

درنگی بر؛ ژورنالیزم زرد جنایت سالار پسند

شکرالله کهگدای

(ناشر نشریه « کاروان »)

قسمت ۲

کبیر توخی

(۲۸ می ۲۰۱۳)

۴- نژاد ستیزی در قالب « دوستی میان همه مردمان » :

به بخشی از جمله سرمقاله «کاروان» در صفحات قبل پرداختیم ، اینک به ادامه آن توجه کنیم :
 «... فکر میکنند که یکی از دژخیمان دوران استبداد امیر عبدالرحمن خان... و یا مجریان استبداد و اختناق در شیرازه های خود کامه وضد مردمی بیگانه گرای بعدی ، یعنی کمونیستان و طالبان هستند تا نگذارند کسی چیزی بگوید».

این چه نوع «حق» ی است که آقای «کهگدای» آنرا به چنگ آورده ، و به اتکای آن انتقاد «یگان رسانه» بالای «کاروان» اش را با جملات آکنده از نفرت نژادی پاسخ می دهد. وی از میان ردیفی عناصر بومی وابسته به بیگانه و منسوب به ملیت، اقوام، عشایر و تبار های مختلفه کشور [که مسبب انهدام فرهنگ مادی و معنوی ما، به خصوص در دو دهه اخیر (هم اکنون سه دهه اخیر) می باشند و شرایط را برای تهاجم و تجاوز دو ابر قدرت شوروی و امریکا به کشور مساعد نمودند] فقط و فقط ملیت پشتون را انتخاب نموده، زیر نام و نشان «کمونیستان»، «رژیم غولان خلقی و سیاه دلان طالبی» آماج حملات نژاد ستیزانه و نفرت گسترانه قرار میدهد .

آقای «کهگدای»، که گاه گاهی کلماتی ، چون «وحدت ملی» ، « برابری زبان ها» و « دوستی و تفاهم میان همه مردمان» را چاشنی نوشتار هایش میسازد، نه تنها از روی سطح نگری ، حاکمیت وسلطه حاکمان مستبد، وابسته و یا دست نشانده پشتون تبار را — که بالای ملیت خودی و هم بالای سایر اقوام ، عشایر و تبار های کشور اعمال قدرت نموده و ستم روا داشته اند — حاکمیت و سلطه ملیت

پشتون بر دیگر باشندگان این سرزمین در خون تپیده وانمود می سازد ؛ بلکه به طور عمده به تبلیغات نفرت گسترانه پرداخته و فرهنگ نژاد ستیزی را به پاره ای از خوانندگان نا آگاه نشریه اش القاء میکند، تا به هر شکلی که شده در برابر این ملیت (پشون ها) به واکنش های ضد وحدت ملی دست یازند. نویسنده به اعتراض ناروایش وضاحت داده می فرماید:

« بدبختی ها و سیاه روزی ها و بدشگونی های بی شماری که در این یک قرن ورعب نصیب مردمان ما شده در هیچ دورانی چنین نبوده »

آقای «کهگدای» نقطه آغاز استبداد را به روی پیشانی امیر عبدالرحمن خان جلاد گذاشته و نقطه انجام آن را در کف دست ملا محمد عمر جاهل ، دو نقطه آغاز و انجام را با هم وصل نموده ، میانه آن را ۱۲۵ سال بدبختی ، سیاه روزی و بد شگونی بی شماری که در تمامی ادوار تاریخ کشور چنین نبوده ؛ خواننده است . وی با این سفسطه گناه بدبختی ها و سیاه روزی های بیشمار یک قرن و ربع گذشته را به مجموع ملیت پشتون نسبت میدهد . واز همین منشای خود ساخته (بخوان دیکته شده) به برآیندی دلباخته اش می رسد ، که شدت و میزان بدبختی و سیاه روزی این دوره را با هیچ دوره ای دیگر قابل مقایسه نمی داند.

ما بدبختی ها و سیاه روزی وحشتناکتر از هر وحشتی را در مسیر زمان دیده و آن را در کتیبه تاریخ پرافتخار توده های خویش حک کرده ایم . با در نظر داشت جنایت ها و خیانت هائی که از امیر عبدالرحمن خان جلاد (این عامل استعمار انگلیس) تا ملا محمد عمر قصاب سرزده، محدود ساختن تمام ادوار سیاه تاریخ به آن دو ، به صورت مستقیم تبرئه دیگران را نیز با خود دارد . آقای «کهگدای»، در دوران مد نظر "جناب عالی" ، بنابر درک تاریخ شناسانه ، سلطنت متمرکز فئودالی، متضمن همکاری طبقات حاکمه تمام ملیت ها و اقوام ، به قلع و قمع خلق ما اشتغال داشته است ؛ اگر باور ندارید لطفاً به شجره خانوادگی خود مراجعه ، و ببینید ، فرمان قتل چه تعداد انسان را بزرگ فامیل تان (نور محمد خان کهگدای قبلاً مدیر ضبط احوالات ارگ شاهی بعداً سر منشی پسر نادر غدار ظاهر شاه) مسوده ، و از توشیح ذات شاهانه ! گذرانیده اند ؟ ، مگر فراموش کرده اید فامیل شما سالها به خاطر خدمت به شاه ، از زبان بزرگ خانواده نقل میکردند که گویا مسوده های اعدام را شاه مهربان و مردم دوست در همان گام نخست و حتا دفعات بعدی هم امضاء نمی کرد. آنچه بزرگ خانواده تان به عنوان نماینده (!) اقلیت — فرستاده شده از آنطرف دریای آمو — لازم میدانست ، شاه پشتون تبار از تأیید خونبار آن اباء می ورزید .

از کدام می باید با یک جهان اندوه یاد کرد ، از هجوم ارتش اسکندر — که در صفوف آن اقوام و طوایف سر زمین های اشغال شده اروپائی و آسیائی قرار داشتند و بعد ها در این سر زمین جاگزین

گردیدند؛ از حمله لشکر گرسنه، غارتگر و سفاک عرب و سرداران زنباره، عیاش، بسیار بیرحم و مُحیل آن، مثل "شاه دوشمشیره"، "تمیم انصار"، "جبر انصار" و...، که گور هایشان در درازنای ۱۴۰۰ سال «زیارتگاه» مردم ساده اندیش ما شده؛ از یورش وحشیان گرسنه و تمدن بر انداز چنگیزی و...؛ از تهاجم اردوی چندین ملیتی امپراتوری انگلیس؛ از تجاوز ارتش رهن امپریالیسم شوروی و یا از تجاوز بی شرمانه امپریالیسم جنایتکار امریکا زیر پوشش سرکوب مولودات عجیب الخلقه سازمان «سیا» اش، یعنی القاعده و طالبان، کدام را با کدامین محک باید سنجید؟ دروغا! که تاکنون هیچ پژوهشگر و محقق غیر وابسته، در این زمینه مقایسه اش را به دست نشر نه سپرده است. یک اصل علمی و عقلانی؛ اما صد ها بار در زمینه ماهیت تجاوز گفته، شنیده و نوشته شده که: مبنای هر تجاوز، غارت، چپاول و تاراج تمامی دارائی های مادی و معنوی، آشکار و پنهان، و به بردگی کشیدن مردم ما در کل، توسط متجاوزین بوده، نه چیزی غیر از آن. پرداختن به کنه این مقایسه عامیانه و خود غرضانه سر مقاله «کاروان» در حوزه نگرش این نوشتار نمی گنجد. بحث آن را می گذارم به مجال دیگر و به این اساس علمی تکیه و تأکید می کنم که به صورت عمده ریشه هر بدبختی و سیاه روزی از چگونگی ساختار اقتصادی - اجتماعی یک جامعه [مزید بر عوامل خارجی، چه مداخله غیر مستقیم، چه تجاوز که این ساختار را تکان نداده و یا آنرا واژگون و متلاشی میکند و ساختار اقتصادی - اجتماعی - استعماری را جایش می نشاند] آب می خورد؛ نه از استبداد و خود کامگی عناصر حاکمه منسوب به یک ملیت و یا قوم مشخص به طور کل.

اگر حکومت ها مردمی باشند، یا استبداد گرا؛ اگر دموکراتیک باشند یا دیکتاتور؛ اگر سکولار باشند یا تئوکرات؛ اگر در برابر تجاوز و یورش دارای خط دفاعی استوار باشند و یا شکسته، این مسایل به هیچوجه مانع تجاوز کشور های نیرومند و توسعه طلب و دارای دیدگاه های مختلف ایدئولوژیک شده نمی تواند (خلاف آن، ساختار تقسیم قدرت در درون یک جامعه می تواند نقش ارزنده ای در مبارزه علیه متجاوزین و حصول آزادی آن جامعه داشته باشد). در چنین شرایط و اوضاع فاجعه آمیز، هیچ منطق و برهانی اجازه نمی دهد که در وجود زمامداران مستبد و خود کامه سرنگون شده و دست نشانده؛ ملیت، قومیت و... آنها با ساطور نکوهش و نفرت نژادی شقه شقه شوند. می باید به این حقیقت نیز اشاره نمود که از همان نقطه عطف آقای «کهگدای»، یعنی استبداد امیر عبدالرحمن خان جلاد و وابسته تا قبل از دهه اخیر از افراد منسوب به سایر اقوام، تبارها و عشایر کشور، حتا فرزندان کسانی که در میان فراریان و مهاجران از آنسوی دریای آمو فرستاده شدند [من جمله جان محمد و پسرش نور محمد خان کهگدای سرمنشی حضور شاهانه، پدر محمد خان جلالر و...] در ارگانهای

دولت اردو « ضبط احوالات » همینطور « ضبط احوالات ارگ شاهی » ، وزارت امور خارجه ، قوای امنیتی و سایر نهاد های مهم آن حضور و نقش فعال داشتند .

از تره کی ، امین ، گلاب زوی ، پنجشیری ، ببرک کارمل ، مزدک ، کشتمند ، نجیب الله، دوستم وسایر همپالگی هایشان — که کودتای ننگین ۷ ثور ۱۳۵۷ و در پی آن تجاوز ارتش شوروی به کشور، آنان را به قدرت رسانید — تا صبغت الله مجددی ، ربانی ، قهرمان خون و خیانت « احمدشاه مسعود» ، مزاری ، خلیلی ، محقق ، حکمتیار ، سیاف محسنی ، خلیلی ، معلم عطا ، فهیم ، عبدالله ، قانونی ، اسماعیل خان و ملا محمد عمر، که ۸ ثور هزار بار ننگینتر از ۷ ثور آنها را سرمست امارت و صدارت ساخت ؛ همگی شان وابسته به اجانب بوده در ویرانی و کشتار های دسته جمعی و صدها نوع شکنجه و هزاران جرم و جنایت عجیب و تجاوز به ناموس مردم بیدفاع و وطن فروشی به نحوی از انحاء دست داشتند . اینها همگی به ملیت پشتون تعلق اتنیکی نداشته ؛ بلکه هر کدام به ملیت ، قوم و عشیره و تبار های مختلف کشور تعلق نژادی ، زبانی ، منطقه ئی و مذهبی داشته ، هیچ یک از این افراد (البته آن هائی که تا کنون به حیات ننگین و رسوای شان ادامه می دهند) نمی توانند از ملیت ، قوم و عشیره منسوبه خویش به نمایندگی بر خیزند . این ها همگی شان مسؤول کار و کردار ضد منافع ملی خویش می باشند، نه ملیت ، قوم ، طایفه و عشیره ستم کشیده، اسارت دیده و قربانی داده آنها .

وابستگی و خود فروشی عناصر منسوب به ملیت ، قوم ، طایفه و عشیره کشور، وابستگی و خود فروشی مجموع آن ملیت ، قوم ، طایفه و عشیره نیست . یکی گرفتن دوسوی متضاد (حاکم و محکوم) و یا به بیان رساتر نماینده های آموزش دیده روسی ، امریکائی ، پاکستانی، عربی و ایرانی را که حاکم بر سرنوشت مردم مظلوم و در بند افغانستان اند، با مردم یکی گرفتن ، کار ژورنالیسم خریده شده و یا اجنت می باشد، نه ژورنالیسم آزاد، مردم گرا و رسالتمند. به ژورنالیسم وابسته باید حالی کرد که ، حتا عناصر ملی و دموکرات که در شرایط عاری از هر گونه قید و بند ارتجاع وامپریالیسم توسط مردم خویش انتخاب شده ؛ اما بعد از کسب قدرت حاکمه — چه در اوضاع آرام ، چه در حالات بحرانی و تجاوز — از انتخاب کنندگان شان بریده و در خدمت منافع بیگانگان قرار گرفته اند ، را نمی توان به ملیت ، قوم ، عشیره و طایفه آنها گره زد وخاستگاه ملیتی ، قومی ، عشیره ئی و... این مزد بگیران را مورد نفرت نژادی و مؤاخذه ملاگونه و نفرت نژاد پرستانه به سان "شورش" گر قرار داد . [*] .

[*] — عطف به محراق التهابی شاگرد چغتای معاصر و تا مغز استخوان ضد پشتون که به آرزوی پانهادن به درب قصر رویائی اش به "شورش" درتنگ واین سرخ هالندی پرداخته به پرولتاریا و سایر زحمتکشان خلق بسیار شجاع پشتون که هم اکنون زیر ضربات خونبار طبقات حاکمه جنایتکار بیشتر از

۴۰ کشور متجاوز قرار دارند ، در نوشته اش این چنین اتهام می بندد :

« در حال حاضر ملیت پشتون { به شمول کارگران ، دهقانان و سایر زحمتکشان } در افغانستان ملیت ستمگر است . پروژه های عظیم زراعتی مانند فرم های هده ، غازی آباد و نهر ها و کانالهای آبیاری و زمین های زراعتی درجه اول وجلگه های سر سبز افغانستان نیز به ملیت پشتون {به شمول کارگران ، دهقانان و سایر زحمتکشان } تعلق دارد »

هرگاه چنین مضحکه ای را برای یک لحظه زودگذر، ناشی از اجرای سیاست نفاق افکنانه بین ملیت های با هم برادر کشور تفسیر و تعبیر نمائیم این فورمول قوم پرستانه ضد کمونیستی وی نمی تواند چیزی به غیر از تراوش مغز علیل و دستکاری شده اش نباشد]

«کاروان» در سرمقاله منتشر شده اش تلاش می ورزد ارزیابی و برداشتش از ستم ملی و حق تساوی باشندگان این سر زمین بلا زده و پایمال شده را پایه علمی و تاریخی داده آن را مجزا و منزه از خود غرضی، نفرت نژادی و فرمانبرداری (از کدام کشور) وانمود سازد. درحالی که اینطور نبوده ، هم خود غرضانه و نفرت گسترانه است و هم فرمانبردارانه، که تداوم رویارویی ، افتراق و از همپاشی مردم اسیر شده ما را در قالب آذین شده «روحیه محبت و عطوفت و دوستی و تفاهم میان همه مردمان» توصیه می نماید . همان «دوستی و تفاهم» را که امپریالیسم امریکا و دست نشانده اش کرزی وشركاء ، امپریالیسم روسیه و اجنت هایش عبدالله ، فهیم و... ، اجیران ایران ، پاکستان و عرب سعودی همواره تکرار می کنند.

سرمقاله نویس «کاروان» در نقش جارچی «تساوی حقوق بین اقوام و همبستگی میان آنان» ، هیاهو راه انداخته ، درحالی که آنچه جار زده می شود طرحهای تفرقه و انشقاق میان مردم کشور بوده ، که چون ساطوری بر پیکر خونین وحدت ملی و تمامیت ارضی افغانستان کوبیده می شود ؛ اگر به بخشی از سرمقاله دوسال قبل از امروز «کهگدای» در زیر توجه نمائیم به وضاحت خواهیم دید که ایشان با دو روئی یک منبر نشین فرستاده شده از خارج ، در عین زمان که ریاکارانه « وابستگی های قومی و قبیله ای و زبانی و امتیازات و...» را محکوم می نماید — در چند سطر بعد تر مقاله عوام فریبانه اش — امتیاز خاصی برای یکی از اقوام این خطه ویران کرده شده ، قایل شده آنها را سر آمد سایر ملیت ها و اقوام می شمرد و به درستی می داند که زهر شدید این نظر خاینانه اش در رگه های وحدت و همبستگی ملی چه اثری خواهد داشت.

«... اگر به پاس جانثاری های مردم آزاده پنجشیر که دو قوای متجاوز یعنی روسیه و پاکستان را با زانو در آوردند و هیچگاهی تسلیم نشدند ، از جلب عسکری (خدمت سربازی)

و مالیه و محصول دولتی برای ۲۰ سال معاف شوند ، کاری است فراخور پاداش و پایمردی شان...» (ادامهٔ سرمقاله ، صفحهٔ ۵ شمارهٔ ۹۰ کاروان « اول جون ۲۰۰۲) ، ژورنالیزم «کهگدای» — که خود تحریف گر واقعیت ها است — همین که می نویسد «مردم آزاده پنجشیر» مراد ناپاکش «شورای نظار» ی های روس پرست میباشد. نویسنده با تر دستی شعبده بازان «پاکستانی» چنبر بویناک این افراد خود فروخته ، اجنت ، غارتگر ، جنایتکار ، نژاد پرست و میهن فروش را آنقدر پهنا میدهد، تا خوانندهٔ نشریه اش دچار آشفته فکری شده سر انجام بپذیرد که مجموع این قوم قلیل العده ؛ اما دلیر و وطن پرست ، از زمرهٔ این باند پلید («شورای نظار») می باشند . در حالی که مردم هوشمند و واقعیت نگر افغانستان حساب قوم شریف پنجشیر را از قهرمان خون و خیانت به وطن یعنی « مسعود بزرگ» و باند آدمکشش کاملاً جدا میدانند .

این ها خائنین به مردم و کشوراند ، که در دراز مدت در خدمت پلان تجاوز و استقرار دایمی ارتش گرسنهٔ (سوسیال امپریالیسم) شوروی در افغانستان قرار داشتند و به دستور آنکشور زنجیر های خون آلود تانکهای ارتش اشغالگر امپریالیسم امریکا را — که از روی پیکر دردمند مردم بیگناه و بی دفاع ما فاتحانه می گذشتند — می لیسیدند (و کماکان به تطهیر آن ادامه میدهند) ؛ به عکس مردم با غیرت پنجشیر آنها را ننگ قوم دانسته ، همانند سایر باند های اخوانی ، خواهان محکمه و مجازات شان می باشند .

۵- تأملی بر ناسیونالیسم قومی و ستم ملی :

از مدتی بدینسو شماری اندک از ساکنین افغانستان هویت شان را بیشتر در مناسبات قومی و خویشاوندی ؛ مذهبی و منطقه ئی می جویند تا در ناسیونالیسم افغان به طور کل — که در گذشته هویتش را از مبارزهٔ ضد امپریالیستی یعنی جنگ علیه استعمار انگلیس کسب کرده بود و از همین منشاء میهن پرستی را خصیصهٔ ذاتی خویش می دانست ، چونکه بدون کمک خارجی و متکی به مردم بود — این سمتگیری از ناسیونالیسم افغان (به مفهوم مجموع یک ملت) به ناسیونالیسم قومی را در کشور اساساً سوسیال امپریالیسم روسیه با کودتای ننگین ۷ ثور ۱۳۵۷ به بحث تحریک کننده کشاند و بعد از تجاوز به افغانستان از طریق اجیران خلقی ، پرچمی ، خادی و سزائی و سایر شبکه های استخبارتی اش ، به ویژه عناصر نفوذی آن در داره (دهاره) ها و باند های اخوانی (جهادی) به سمت گیری این پروسه شکل سیستماتیک و سازمان یافته ای داد ؛ مثلاً به چکیده ای از باز تاب این

«گرایش به هویت قومی» که در یکی از جراید چاپ شده ، توجه کنیم : «نفوذ احزاب سیاسی نظامی در میان توده ها، استبداد گذشته، فرهنگ نظامی گری و آشنائی مردم با فنون جنگی ، بستر ساز هویت اندیشی قومی در افغانستان گردید...» .

امپریالیسم جنایتکار امریکا هم که تأمین مطمئن تر منافعش را با رشد این پدیده شوم و نامیمون مرتبط می دانست بستر تازه تری برای این پروسه مذموم فراهم کرد و از همین بستر به مداخله ویرانگر و خونبارش در افغانستان (در تمامی ابعاد جنگ مقاومت) آغازید. و بعد از آگاهی به این که منافع درازمدتش را باند های جهادی (اخوانی) — ساخته و پرداخته دستگاه های استخباراتی و اطلاعاتی اش — بر آورده نمی توانند ، با تمویل و تسلیح خائینان منسوب به ملیت پشتون در همکاری با خائین سایر ملیت ها بر مجموع ساکنین این سر زمین بلازده مسلط گردانید. همچنان بعد از تجاوزش به افغانستان باز هم بنا بر همین دلیل ، یعنی عدم کارائی اجیران دومی (طالبان) ، عمدتاً افراد منسوب به یک قوم مشخص دیگر، یعنی شورای نظاری ها — که استخبارات وزارت دفاع روسیه (G.R.U.) قبلاً نقش مجاهد ضد دولت کارمل — نجیب را به سرباند شان («مسعود قهرمان») سپرده بود — را در پیوند تنگاتنگ با خائین به ملیت بزرگ پشتون تمویل و تسلیح کرده غرض سرکوب سایر اقوام ، به خصوص پشتون های این دیار غرقه به خون در خدمت گرفت .

یکی از فاکتور های مادی رشد ناسیونالیسم قومی در شرایط تجاوز و جنگ مقاومت وبعد از آن ، پیشینه تاریخی سیاست های تبعیض گرایانه و شوونیستی حاکمان منسوب به ملیت پشتون — که مثال بر جسته آن امیر عبدالرحمن خان جلااد و نادر خان غدار می باشد — در واقع امر طبقه حاکمه پشتون ، نه کل ملیت نجیب ، وطن پرست و بسیار دلیر پشتون ، که آنها متاثر از سیاست استعماری انگلیس در منطقه و افغانستان بود ؛ می باشد .

مسأله ستم ملی و برخورد نابرابر با سایر ملیت ها بر مبنای تعلقات نژادی، زبانی، مذهبی و منطقه ئی در بدایت امر مستمسکی شد برای ناسیونالیستهای قومی منحط و کمر بسته برای خدمت به ارتجاع منطقه و امپریالیسم امریکا . ارتجاع منطقه و امپریالیسم امریکا (هم) از همین خمیرترشیده و متعفن ، پیشوایان مذهبی و « رهبران سیاسی » نظامی شان را ساختند . (چنانچه بعد ها در دولت های کارتونیک تعبیه این جنایتکاران وطن فروش را شاهد بودیم) .

رهبران ساخته شده هر یک خویشان را مظهر وحدت قوم منسوبه خویش خوانده بر آتش زیر خاکستر نژاد پرستی و نژاد ستیزی باروت تفرقه و انشقاق می ریختند (که این عمل خائینانه شان کماکان ادامه دارد) در گیر و دار به اصطلاح «کسب هویت باز یافته اقوام»، به علاوه روشنفکران اجنت، که مطابق دساتیر داده شده از خارج کشور، به آرایش باند های مورد نظر اشتغال داشته و دارند ،

روشنفکران جبون و منفعت جو (که از نظر سیاسی و فکری توانائی حل مشکلات اقتصادی و سیاسی ، یعنی فقر و عقب ماندگی ، پدر سالاری و زن ستیزی ، تئوکراسی و استبداد را ندارند و آن گاهی که کشور بیگانه به خاک شان حمله نماید به حب بقاء و منفعت پرستی و به بهانه های مثل برقراری «صلح و ثبات» ، «حفظ تمامیت ارضی» ، «بازسازی» و «احیای مجدد» ، با استدلال ، بحث و فحش به اصطلاح تئوریک ، تجاوز را «پایه منطقی» داده خود ها را به تجاوزگر عرضه می دارند) ، نیز به این باند های وطن فروش و جنایت پیشه پیوستند و خط تفرقه افگنانه شان — من جمله افسانه واهی «نژاد اصیل آریایی» ، «تغییر نام افغانستان» و ... — را با زبان شعبده بازان تبلیغ نموده ، سیاست انقیاد و گردن نهادن در برابر متجاوز را رنگ و روغن تازه ای بخشیده به اشاعه آن می پردازند و یا به گفته شاعر بزرگ انقلابی **احمد شاملو**:

« آرمان روشن فکر لزوماً آرمان انسانی است . خطی است که روشن فکران مردمی را در این سو قرار میدهد و روشن فکر خود فروخته یا کرایه ای را در آن سو . اینستین و کیسینجر را مثل بز نیم . دو روشن فکر اصیل یهودی ، گیرم در دو سوی خط . یکی عاشق وار نگران انسان و یکی روسپی وار در بستر ابلیس ، یکی نگران آینده زمین و حرمت بشر و یکی خواهان بیرحم حاکمیت قوم خود به بهای نابودی همه آن دیگران...»
(آدینه شماره ۷۲ — مرداد ۱۳۳۷) .

به یکی دو جمله لطیف پدرام [این عنصر چند بعدی ، از لحاظ روابط اطلاعاتی و استخباراتی اش با کشورهای مختلف که به دستور ک جی بی عضویت در «واواک» جمهوری اسلامی ایران را پذیرفته و در خدمت سیاست های مداخله گرانه آن کشور در افغانستان قرار گرفته] در زیر توجه کنیم :

«... افغانستان یک نام جعلی است ... نام آریانا و خراسان بر ای افغانستان مطرح است » ؛
«... اقوام غیر پشتون نه این اسم را دوست داشتند و نه در ضمیر خود آن را پذیرفته بودند
...» («افغان رساله»)

هر دو طیف بالا شوونیسم باند های حاکمه ارتجاعی ، وابسته به امپریالیسم روس و امریکا را از دید منافع اقتصادی - نظامی با شوونیسم کشور متجاوز — در گذشته قریب سوسیال امپریالیسم شوروی و هم اکنون امپریالیسم امریکا — همگون و هم بستر وانمود کرده آرزو دارند هویت زبانی و نژادی و ... باند های زیر فرمان امپریالیسم امریکا — قرار گرفته — را بر سایر ملیت ها و اقوام کشور تحمیل و تطبیق نمایند ؛ مثل تغییر قومیت و نامهای پشتون ها ، به قومیت تاجک و نام های تاجکی در تذکره هویت پشتون های ساحه نظامی ائتلاف پلید شمال توسط جواسیس روسی شورای نظار به سر باندی جنایتکاران و رهنمان معروف مثل معلم عطا ، فهیم ، قانونی و امثال آنها .

ستم ملی بر ملیت های دیگر، چه در افغانستان ، ترکیه و یا ایران از وجود ایدئولوژی منحيث المجموع وبه ویژه ایدئولوژی ناسیونالیستی و شوونیستی هیأت حاکمه ناشی نمی شود ، این «ایدئولوژی» و «فرهنگ» حکومت مرکزی (همچنان حکومت های جلای وطن و در کشور ما داره های اخوانی) نیست که عامل اصلی تداوم ستم ملی است ، زیرا هر ایدئولوژی بازتابی است از منافع اقتصادی و طبقاتی معین در یک جامعه . این یا آن ایدئولوژی به هیچوجه قادر نیست منافع اقتصادی ومادی جامعه را تعیین کند. کاملاً به عکس ، این منافع مادی و اقتصادی است که اشکال ایدئولوژی هیأت حاکمه را تعیین می کند و در گام نخست ایدئولوژی وسیله ای است برای به دست گرفتن اهرم های قدرت و در گام دوم نیز وسیله ای است برای دفاع و حفظ قدرت سیاسی و نه یک آرمان در نفس خودش .

الغای ستم ملی، بر خورد متساوی و یکسان با تمام ساکنین کشور به مثابه افراد دارای حقوق و وجایب مساوی ، در شرایط یک دولت مردمی و غیر وابسته میسر است و بس . که مسلماً پیش شرط های آن ، مبارزه در راستای آگاه نمودن مردم و شناساندن مبانی دموکراسی و پایه اساسی آن ، یعنی سکولاریسم ، که در نبود آن تحقق چنین آرمانی را نباید تمنا کرد ، از وظایف بسیار مبرم ژورنالیزم متعهد و غیر وابسته میباشد ، نه نشرات وابسته، دستور گیر و اجنت .